

معرفی رمان «آناکارنینا»

سه تا از سه رمان بزرگ تاریخ!



چنین نقل شده است که، وقتی از ویلیام فاکنر، نویسنده نوبلیست آمریکایی و آفریننده رمان های «خشم و هیاهو» و «گوربه گور»، تقاضا کردند که سه رمان بزرگ تاریخ را نام ببرد، او بی درنگ پاسخ داد: «آناکارنینا، آناکارنینا، آناکارنینا.» این رمان، که تاکنون شش بار و با همت شش مترجم متفاوت به فارسی ترجمه شده است، نخستین بار در سال ۱۳۴۲ شمسی (۸۶ سال پس از انتشار رمان به زبان اصلی) و با ترجمه مترجم پیشکسوت و پرکار، ربیع مشفق همدانی، در ایران منتشر شد. همچنین، این رمان تاکنون دست مایه ساخت حدود بیست فیلم سینمایی و مجموعه تلویزیونی، دقیقاً با همین عنوان «آناکارنینا»، و شمار زیادی فیلم و سریال و تئاتر، با استفاده از مضمون و بن مایه اصلی آن شده است. در ادامه، به شش نکته پیرامون رمان می پردازم:

❶ نخستین جمله رمان، یکی از مشهورترین گشایش ها یا همان “opening” های تاریخ ادبیات است. بیابید این افتتاح را با ترجمه مشفق همدانی با هم بخوانید: «خانواده های خوشبخت همه به مثل هم اند، اما خانواده های بدبخت هرکدام بدبختی خاص خود را دارند.» البته بلافاصله، پس از این عبارت معروف، جملاتی می آید که آن ها هم تکان دهنده و، از نظر دراماتیک، نویددهنده یک رمان درخشان اند، «در خانه آبلونسکی، کارها، همه، درهم بود. زن دریافته بود که شوهرش با پرستار قبلی بچه هایش که زنی فرانسوی بود سروسزّی دارد و گفته بود که دیگر نمی تواند با او زیر یک سقف به سر ببرد.»

❷ در همان اوایل رمان، ورونسکی، هنگامی که برای استقبال از مادرش وارد کویه خصوصی قطار می شود، تصادفی و نخستین بار، با آناکارنینا روبه رو می شود و به او دل می یازد. توصیف نویسنده از این صحنه مهم، انصاف ماندگار و تأثیرگذار است: «نگاه ولیخند [آناکارنینا] مظهر قدرت شخصیت و توانایی اراده بود و تابندگی دیدگان و تبسم نامحسوس لباسش حکایت از ناآرامی درونی او می کرد.» (ص ۸۱) حیف است به این نکته اشاره نکنم که همین صحنه، در اواخر رمان، دوباره به کار نویسنده می آید. تولستوی، با یادآوری نخستین دیدار این دو دلداد، چنین می نویسد: «ورونسکی [کوشید این منظره را از ذهن براند و [آنا] را به همان صورتی که برای نخستین بار، باز هم در ایستگاه قطار، دیده بود و نظر مجسم کند. هنگامی که انوار زیبایی اسرارآمیزی از صورت زیبایش ساطع بود و آرزویی جز دوست داشتن نداشت.» (ص ۱۱۰۴)

❸ توصیف احساسات پیچیده و سرشار از ظرافت، و البته تناقض آلود آناکارنینا پس از درگیری عاطفی یکی از نقاط قوت رمان، و نشان دهنده استادی نویسنده در تشریح درونیات انسان است. به عنوان نمونه، در همان اوایل رمان، آناکارنینا، پس از یک گفت وگوی کوتاه با ورونسکی، «به غریزه، احساس می کرد که همین گفت وگوی کوتاه آن ها را بسیار به هم نزدیک کرده است و از این حال، هم وحشت کرد و هم سخت به نشاط آمد.» (ص ۱۴۲) ادراک هم زمان دو احساس متناقض «وحشت» و «نشاط»، که شاید خودمان هم در مقطعی از زندگی تجربه اش کرده باشیم، امر عجیب و جالب توجهی است. در ضمن، استفاده مترجم زبان دان رمان از قید «سخت» در انتهای جمله، که این روزها کمتر به کار می رود، یادآور «تاریخ بیهقی» و نثر درخشان مؤلف آن است.

❹ در کتاب «هستی روبه جاودانگی»، نوشته ولادیمیر لینکوف، با ترجمه دکتر جان ...، کریمی مظهر (استاد برجسته گروه زبان روسی دانشگاه تهران، و مؤلف و مترجم چندین کتاب پیرامون ادبیات روسیه) و مهرانوش شعبانی، پیرامون دوره ای که تولستوی نوشتن «جنگ و صلح» و پس از آن «آناکارنینا» را آغاز کرده است، چنین می خوانیم: «پس از یک دوره طولانی سی ساله [از ۱۸۲۵ که سال شکست قیام دکابریست ها به دست تزار تازه کار، نیکالای اول، است تا ۱۸۵۵ که در فوریه آن نیکلای اول می میرد و پسرش، الکساندر دوم، جانشین او می شود که در خاموشی [و حققان] کامل گذشت، این کشور وسیع فرصت یافت تا درباره مشکلات خویش به بحث بپردازد. در نتیجه، نیاز شدیدی به آثار جایی ایجاد شد، و تنها درعرض پنج سال، از ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۰ میلادی، ۱۲۵ مجله جدید در روسیه چاپ شد.» (ص ۴۹) رمان «آناکارنینا»، که فرزند زمانه خویش است، طرف مدت سه سال (۱۸۷۴ تا ۱۸۷۷) و به صورت پاورقی و بخش به بخش در یکی از همین مجلات تازه تولد یافته، نشریه «هیسک روس» (“The Russian Messenger”)، منتشر می شد.

❺ در همین ستون «شنبه ها با کتاب» و در قالب نوشته های پیشین پیرامون «تولستوی، عرض کردم که این نویسنده بزرگ روس روح ناآرامی داشت و به تبع آن، دائماً در حال اندیشیدن و حکّ و اصلاح اندیشه های خویش بود. ازسوی دیگر، او در زمانه ای می زیست که اوضاع و احوال جامعه روسیه نیز فراوان در حال تغییر بود که به نمونه ای از آن در بند قبل اشاره کردیم. این دو تغییر هم زمان را می توان به روشنی در درون مایه دو رمان «جنگ و صلح» و «آناکارنینا»، که با فاصله ای حدوداً ده ساله از یکدیگر نوشته شده اند، مشاهده کرد. به قول دکتر لینکوف، تولستوی شناس بزرگ معاصر که باز هم در بند قبل ذکر کتابش به خیر رفت، «در «جنگ و صلح» تولستوی قصد داشت زندگی خانوادگی را به عنوان اصل و حقیقت درمقابل زندگی دروغین و خیالی اجتماعی و دولتی قرار دهد. قهرمانان او در زمان صلح تنها در خانواده می توانستند مفهوم زندگی و تعادل روحی را بیابند. [...] اما] در «آناکارنینا» خانواده، به عنوان تکیه گاه اصلی بشر در زندگی، متزلزل شده است.» (ص ۸۴)

❻ و در پایان، از آنجا که داریم به هفته «کتاب و کتاب خوانی» نزدیک می شویم، حیفم آمد به این عبارت کوتاه اما عمیق از ص ۱۵۴ کتاب اشاره نکنم: «آنا میل فراوان داشت که پیوسته مطالعه کند و از لذایذ فکری بهره مند گردد.» آری! مطالعه سبب التذاذ فکری انسان می شود؛ و چه چیزی بهتر از این؟! در ضمن، این بار هم استفاده مترجم از صفت «فراوان» برای موصوف انتزاعی «میل» یادآور این ساخت نحوی قدیمی است که در دیوان حافظ سابقه دارد: «دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت.»

«آناکارنینا»، نوشته لنون تولستوی، ترجمه مشفق همدانی، نشر امیرکبیر، ۱۳۹۶.

۱۱۵۰ صفحه.

شهریار



فرهنگ و ادبیات

علی باقریان



❶ که گیتی به آغاز چون^{۱۱} داشتند^{۱۲} که ایدون^{۱۳} به ما خوار^{۱۴} ایگذاشتند^{۱۵} چگونه سر آمد به نیک اختر^{۱۶} بر ایشان بُر^{۱۷} آن روز کُنداوری^{۱۸}

❷ بگفتند پیشش یکایک میهان^{۱۹} سخن های شاهان و گشت جهان چوبشنید از ایشان سپهبد^{۲۰} اسخن یکی نامور نامه^{۲۱} افگند بُن^{۲۲}

۱- چون : چگونه. ۲- داشتند: نگه داشتند، ادا ره کردند. ۳- ایدون: این چنین، اکنون. ۴- خوار: آسان، رام، آماده، رایگان. ۵- بگذاشتند: به ارث گذاشتند. ۶- نیک اختر: خوش بختی، سعادت‌مندی. ۷- در قدیم، گاه، دوبار حرف اضافه می آورده اند، یک بار پیش از کلمه و یک بار پس از آن. ۸- کُنداوری: دلیری، بزرگی. ۹- میهان: بزرگان. ۱۰- سپهبد: سپه سالار، سردار. ۱۱- نامور نامه: کتاب نامدار و ارزنده. ۱۲- افگند بُن: پی ریخت، نوشت. ۱۳- کیهان: کوچکان، مردم پایین رده.

برای شنیدن این ابیات، کد روبه‌رو را اسکن کنید:



از کتاب «ساغر شکسته» ناصر فرخاد، شاعر فقید افغانستان، رونمایی شد

به شیشه می مانست

محمد رضا هاشمی از کتاب «ساغر شکسته» شعر های محمد ناصر فرخاد، شاعر فقید افغانستانی، در حسینیه هنر مشهد رونمایی شد.

گزارش روز

چنان که محمد کاظم کاظمی، شاعر و نویسنده افغانستانی، نوشته است، «محمد ناصر، فرزند علی اصغر، در سال ۱۳۳۳ خورشیدی در شهر هرات متولد شد و تحصیلات خود را تا دریافت دیپلم در دبیرستان «جامی هروی» ادامه داد. با تجاوز شوروی به افغانستان، وی به ایران مهاجرت کرد و به فعالیت ادبی و فرهنگی روی آورد؛ و می توان او را تا شاعران نسل اول مهاجرت به حساب آورد. وی سال ها در بستر بیماری بود و بر اثر سکنه مغزی مقداری از توانایی های جسمی و تکلم خود را از دست داد. مجموعه شعر «افسانه خوانده» از کارهای منتشرشده این شاعر است. او ۱۱ حمل/ فروردین (۱۳۴۳ دارفانی را وداع گفت.»

در رونمایی از مجموعه شعر «ساغر شکسته»، که به همت سید علی عطایی، شاعر افغانستانی، و نشر «بدخشان» چاپ و منتشر شده است، شاعران و نویسندگانی چون محمد کاظم کاظمی و سید ابوطالب مظفری داد قایتی را

میراث خراسان

مرغی بشکسته بالم بی قرار افتاده ام تیره بختی بین که در ذوق فرار افتاده ام خار کشتم زین همه ناسازگاری ها کنون غنچه خاموشم و پهلوی خار افتاده ام

گور شاهوار ۲۵



❶ چنین یادگاری شد اندر جهان بر او آفرین از کیهان^{۱۲} و میهان

رایگان. ۵- بگذاشتند: به ارث گذاشتند. ۶- نیک اختر: خوش بختی، سعادت‌مندی. ۷- در قدیم، گاه، دوبار حرف اضافه می آورده اند، یک بار پیش از کلمه و یک بار پس از آن. ۸- کُنداوری: دلیری، بزرگی. ۹- میهان: بزرگان. ۱۰- سپهبد: سپه سالار، سردار. ۱۱- نامور نامه: کتاب نامدار و ارزنده. ۱۲- افگند بُن: پی ریخت، نوشت. ۱۳- کیهان: کوچکان، مردم پایین رده.

برای شنیدن این ابیات، کد روبه‌رو را اسکن کنید:



در ایران، ایجاد کنند و عقبه فرهنگی ما را از افغانستان به ایران آورند؛ به این جهت، می توانیم بگوییم همه شاعران ما که بعد، در جلسات مختلف شعرخوانی در ایران، رشد کردند، مطرح شدند، به ویژه در دهه ۶۰، به نوعی وام دار این جریان هستند. به همین خاطر، من این نسل را «نسل واسطه» می گویم. هرچند برخی از دوستان ما در اروپا یا کار را کردند، در ایران بستر بهتری برای شاعران و فرهنگیان ما فراهم بود. مرحوم فرخاد، در سال های بعد، دچار دشواری هایی در زندگی شد. مسئله مهاجرت تستگانهایی برای آدم ایجاد می کند و آدم را درگیر مشکلاتی برای رفع گرفتاری های زندگی می کند. این مشکلات، که ما جامعه مهاجر با آن سروکار داریم، بین او و شعر فاصله انداخت. بیشتر شعر های فرخاد مربوط به دهه های ۶۰ و ۷۰ است، یعنی زمانی که اتفاقاً جامعه ما خیلی به شعر نیاز داشت.

به صحبت پیرامون اشعار فرخاد و جایگاه او در شعر و ادبیات افغانستان و ایران اختصاص دادند که گزیده ای از آن ها را می خوانید.

محمد کاظم کاظمی

● شاعری که جریان شعر مهاجر را در ایران به راه انداخت در این سال ها، ما، در افغانستان، دو-سه جریان ادبی داشتیم. بعضی از شاعران ما، که پیشکسوت و سنتی بودند، مثل مرحوم استاد براتعلی قدایی هروی، جزو جریان سنتی و [سراپندگان] شعر های مذهبی و منقبت بودند. یک جریان دیگر شاعرانی بودند که بسیار خوب در زمینه شعر کلاسیک و نو کار می کردند و نوپرداتر بودند، مثل مرحوم ناصر فرخاد، کسانی که توانستند جریان شعر مهاجر را اینجا،



گوهر طبر مرا همچون خرف مقدار نیست پیش گور هاشناسان ز اعتبار افتاده ام شمع باین محبت بوده ام وز سوز هجر سوختم سرتا به پا تا ز شرار افتاده ام

در دنیای تو صلح چه رنگ است؟

نگاهی به سه قصه از مجموعه «قصه های صلح»

نان گرم می دهند. امید قصه «چه شد که خندیدند؟» با نقاشی های خودش دنیایش را نقاشی می کند. در این قصه، به خوبی نشان داده می شود که این انسان ها هستند که دشت ها را از دود تانک ها سیاه می کنند و البته آدم هایی هم هستند که زمین را سرشار از سبزی درخت ها و رنگ ها می خواهند، صدای نی چوپانی را نقاشی می کنند که با تانک ها آشنا نیست، باغ بزرگی را که پسر ی به گل های آن آب می دهد، و دختری را که میوه می چپند.

تصویرگری های سید، ز زندگی در «چه شد که خندیدند؟» بخش تکمیلی قصه زیبای ناصر یوسفی است و فضای دوست داشتنی آن را به خوبی نمایان می کند.



خود راوی کتاب است، قساوت دوماچینسکی و سکوت دیگر مهمانان در این باره را بر نمی تابد و او را «جنایت کار» می خواند؛ و همین جاست که درهای جهنم به رویش باز می شود. کرژا مارکسیستی دواآتش بود که حتی حزب کمونیست هم نتوانست جلو عقاید آزادی خواهانه و اعتراضات او علیه سانسور و سرکوب را بگیرد، و بالاخره، در سال ۱۹۳۹، او را اخراج کرد. از او آثار شاخصی در قالب های شعر، رمان، داستان کوتاه، نمایشنامه و نقد ادبی منتشر شده است.

● بخشی از کتاب وقتی در محاصره عده ای شبه روشن فکر آشفته حال

خود نگاهی ببندارند، می فهمند، بیش از آنکه به تفنگ احتیاج داشته باشند، به جادوی کوله پشتی آرامش نیاز دارند. اگر بآبادکی در دست سربازی باشد، بهتر از تفنگ نیست؟! آرامش می گوید بآبادک ها، عروسک خرسی ها، قاب عکسی که در آن همه می خندند و توپ های فوتبال دنیای آرام تری را نقش می زنند. سرباز امروز هم روزی کودک بوده است. این قصه عمیق دعوتی است به گونه ای دیگر دیدن و نقش کردن دنیا، دعوتی به دیدن کودکی.

❷ **آرزوی صلح برای جنگل ها**

وقتی از صلح سخن می گویم، سخن از آرامش همه عناصر زمین است. در نبودن صلح است که آتش به جان جنگل ها می افتد و همین جاست که ابرها و باران ها نشان صلح را با خود به ارمان می آورند. قصه «فیل های سفید غزل» روایت آرزوی صلح برای جنگل هاست. غزل، که دوست ابرهاست، قصه ابرها و باران ها را به مادرش می گوید. مادر غزل با چشم های دخترک چولوی خودش جهان را می بیند. غزل چشم های مادرش برای دیدن ابرها و باران هاست. از سوی دیگر، قصه «فیل های سفید غزل» یادمان می آورد که آرزوی باران آرزوی صلح برای زمین است. تصویرسازی های عاطفه ملکی جواز ابرها و باران ها لطافت و بیژ-ای به قصه «ابرهای سفید غزل»، نوشته نقی سلیمانی، بخشیده است.

درس نخوانده خرده پای کوته بین تنگ نظر حبله بازم، باید دست کم هزار نفر داشته باشیم که نگران دامی اخلاقی باشند که در آن افتاده ایم، تا روزی را ببینند که تناقضاتشان یا موقعیت اجتماعی می تواند آن ها

را به دام ببندازد و سرانجام به جایی بکشاند که آرمان کنونی را نفی کنند، چون برای ما آرمان گرایان چندان دل پسند نیست که تبدیل به فرومایه نژوتنبدنی شویم و در مقامات بالا طعمه را از دام هایمان برداریم و بخوریم و چاق شویم.



منبع: اینتا

«شورش تک نفره»، نوشته میروسلو کرژا، ترجمه مهدی غیرانی، نشر خوب، ۱۶۰ صفحه، ۱۶۰ هزار تومان.

«شورش تک نفره» منتشر شد

یک مونولوگ طولانی از مهم ترین نویسنده کروات قرن بیستم



صاحب خبر

میروسلو کرژا نویسنده کروات و چهره برجسته فرهنگی کشور یوگسلاوی و مهم ترین نویسنده کروات قرن بیستم است که نشر «خوب» به تازگی یکی از آثار او، به نام «شورش تک نفره»، را چاپ و منتشر کرده است.

این کتاب که در سبک سیاسی-اجتماعی است به صورت اول شخص روایت می شود و مونولوگی طولانی است که در آن نویسنده، از طریق راوی داستان، عقاید تندش در باب وضعیت جامعه، آداب و سنت ها، و زندگی تکراری و پوچ افراد را بیان می کند. «شورش تک نفره» داستان وکیلی میان سال است که سال ها زندگی ینکناخت و بقاعده را سپری کرده و سرسپرده جامعه بوده است، اما اتفاقاً، در مهمانی شبانه تولد ژنرال دوماچینسکی، می شنود که او با افتخار تریف می کند که بیست سال پیش چهار کارگر شورشی را به چوب بسته و آن ها را با شلیک گلوله از پشت سر «مثل سگ» کشته است. وکیل، که